

کتاب انشائی مطلوب

چون نسخه مذکوره نایاب بود و اکثر طالبان از فواید آن محروم
بودن سبب حقیر تبحری ولد کاوشس جی صراف مرحوم در

بندر معموره بمبئی

بمطابق گنیت راؤ کرشنا جی طبع نمود
در ۲۲۳۳ زرتشتی موافق ۱۲۶۲ هجری مطابق ۱۸۴۵ عیسوی

نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از او ای شکر آفرید کار و پس از ابلاغ ورود و مراجع الانوار معروضه و نخلستان
 خیر اندیش و خیر اندیشان و فاکیش آنکه چون فتنه حقیق شیخ مبارک ماشینی در فن انشا
 و افرجت و جو کرد اما از ترکیب بنیان سلف الدوران و ابداع ارباب تجیر
 وقت زمان و فور اختلاف دیدن بران به تقصیر فطانت و کوتاهی در یافت
 خود این در یکتای از جنبندی را از بحر طبعیت غواصی نموده به عالم تحریر صورت کشید
 انشایی مطلوب نام نهاد که هر یک طالبان این شیوه بلاغت بکار آید

والله ولي التوفيق مبدا المرام

عرضی به حضرت پادشاه عالم پناه نوشیند

عرضداشت بنده احاد اقل العباد غاشیه عبودیت بردوش و طلقه طاعت
 در کوشش ساجد و نگاه و خاک پوشنده بارگاه اسلام خان بموقف عرض
 پایاست تکان عالم پناه اسکندر جاه سپهر منزلت کیوان رفعت قضا قدر

افشار سلطین روزگار استظمار خواقین نامدار صدر آرا می اورنگ اہت زینت
 افزای سیر عظمت بختیای کوہر بحر آفرینش روشن بخش دیدہ دانش و پیش مرکز
 وایرہ عدل و انصاف ماضی مراسم بنی و اعتراف واسطہ خلافت و سلطنت جاودہ
 باعث امن و ایمانی ظل سبحانی صاحب قرانی میرساند کہ فی اللیل و النہار
 وبالعیثی و الاشرار از در گاہ ملک علی الاطلاق مستدعی است
 کہ سایہ عدالت و خلافت جہان داری و شوکت و ایالت شہریاری بر مفاہ
 اہل اسلام چون ستارہ قطب تابندہ و پانیدہ باد بجزمت النسی و آلہ الامجاد
 حضرت عالم پناہ سلامت

درینو لاکہ فرمان عالیشان مرحمت عنوان در باب این سپہ غلام شرف مند
 عزور و دیافقہ بود بہ نزول اجلال آن منشور اقبال سعادت این نجیب خاک
 بدرجہ کیوان و ذر و ذر قدان رسید بطبایع مقبل و طسوم گردانید چون بخت
 اہتمام مہام تہا پیحیت حکم عالی شدہ بود نشا اللہ تعالی بکرم حضرت آفتابی
 و از توجہ پای شاہشاہی در اندک فرصت آن مقهور مردود در ادر قیدور
 بخدمت استازہ بوسی کہ قبل از باب عرفان اہت مشرف خواهد کرد و ہمید
 زیادہ ازین کتاخی مذاہب نمیداند ریات دولت کشور کشائی و آیات خدا

فهرمان روانی بافتح صورت رفع وقتش باد

عرضی بوزیرالوزرا نویسند

عرضداشت بنده کترین مندی خاکسار اسمعیل خان بذروه عرضندگان
نواب مستطاب معالی القاب فلک جناب کردون وقار خورشید شستهار
صاحب قبله حقیقی خدایگانی میرساند دائم الاوقات بظالمان دعا گوئی برینجا
وجلال و ترقی عز و اقبال اشتغال بوده پاشد که آلهی ظل دولت و سعادت
بر معنای کافه انام الی یوم القیام تا بنده و پاینده باد بالنون و ایشا
شایسته بنده و ارض عرض میدارد

غریب نواز اسلامت چون بجهت وصول نمودن مبلغ پست کش که بر ذمه راجه
سنگت دیو باقیست امر شده بود حسب الحکم اصلا کوتا نهی شدت اما آن شهر
قطع سیرت و بهایم سریرت در جبال حقیقه منگن بوده نوعی فساد برپا ساخته
که اکثر مردم سوتی و مزارغان آن دیار از شتم او مضطرب حائل اند و راه آمد
و شد مسدود و ملا حلقه عسکر قلیل در میان دارد اگر جزوی خرج با جنود نصرت
سعاونت شود تا چه دور هست که او را در کند دولت چون مرغ مقفول کفار
آرد و واجب بود عرض استاخی نمودن دولت بمسوط باد

عریضه بجنور وزیر العاظم نویسند

عرضداشت بنده کترین خیر خواه بلا اشتباه محمدخان بذروه عرض بندگان
اقبال و اجلال پناه شوکت و حشمت و نگاه صاحب و قبله حقیقی میراست
که در ایام الاوقات بوظایف دعا گوئی دوام دولت روزهندون استغاثه
می باشد امید که بجز اجابت مقرون د

نامی باشد و ار عرض میدار و

غریب نواز اسلامت پروا پنجه عظام که در باب این بحیف گننام صادر شد
بود بر فحوائی آن مصابح دولت و کامرانی منور شد و مفاتیح سعادت جاودانی
بحف آرزو در آمد چون حکم شده بود که حقایق آنصوب را عرضداشت نماید که در
رفاهیت و آبادانی این دیار توجه تمام دل و صاحب همبان من این پرکنه از جناب
عاطلان سابق محلی تبر شده بود الحمد لله که اکنون بساطین قواد امام از
ذبح تفقدت آن خداوند کرامت بر شده و خاطر خلق الله از رشحات باران
استمالت طراوت گشته انشاء الله تعالی عنقریب بعقبه بوسی شرف شد
بعضی حقایق را بسپای مبلد کعبه عرض خواهد رسانید ظل دولت ابد عبوط باد
نامر با سپر الامرا نویسند

الله تعالی ذات والا صفات بندگان رفت و اقبال ناپه شوکت و اعلان استقامت
 مخصوص عوطف سبحانی مقرب حضرت سلطانی میرزائی میرزا صاحب را
 به قه های ستورقت متکون داشته کایاب صوری و معنوی دارا بعد از
 ادای تحفه دعوت مزید حیات و حشمت و ترقی جاه و حکومت معروض هر را
 خورشید شما انکار اشتیاق ملازمت کیر المباحث چه نویسد که بجز پیمان
 امید که الله تعالی بخوشترین وجه بشا هه طلعت سعادت که سرمایه مدارج
 و مغفرت مشتاقان کوی نیازت مسرور و مستبج کرد اند فرزند از نامت
 و صحیفه گرامی که درباره این نجیب پر تو و رود انداخته بود شکفتگی بخش شکوه دل کرد
 و نسایم خوشدلی بشام جان رسانید ممول از مکارم اسحاق و مراسم اشفاق
 انت که هم برین منوال آه سرنگام ادراک مواسلت با رسال سعادت با جماعت
 که در حقیقت عبارت از مکالمه روحانی است طراوت بخش حدیقه باطن مخلصان
 صمیمی باشند که موجب تسلی و اطمینان خاطر گردد

فرد

از انطرف نشود قطره زریا کم و زین طرف برسد شسته سپرانی
 لند چون از مرقعه رنجوری مخلصان استظهار می میرزائی میرزا محمد مراد

دو کله از روی شفقت و احوال کسی مندرج بود اکنون چند یوم است که بکرم
 قادر و الجلال که ذلتش لم یلد و صفاتش لم یولد است جمیع عوارض این ایشان
 بصحت تبدیل گشته چنانچه بسند عافیت بخرمی و راحت اندزیا که چه عزیزان
 دولت دارین باد با لئون و لستاد

نامه بخدمت پدر و استادا نویسید

بخدمت محذومی تسبیح حقیقی کتبه علی التحقیقی افشاری استظهاری خداوند
 مرقدی ابویا صاحب از کمترین تراب الاقدام عبد السلام بعد از ادای کورنش
 و سچود که سرمایه رتبه وجود ما مراد است معروض میاید

بیت

نه شماسر بسجده و مبدم باد که هر موسیستتم در سجده غم باد
 در نیولانواز شنامه عظامی و صحیفه کرامی که از روی مهربانی در باب این
 نجیف صادر شده بود در اشرف اوقات و اطمینان ساعت عزور و دیا
 به مشاهده آن عالی خطاب سر مبارکات با وج رفعت و سترق منافع
 بذرو و عنایت رسید چون در باب مذکور اعانت محضر طاهر ایامی رفیق بود
 صاحب و قبله من حسب الامر نو انکر که در ات ایشان بزلال عاطفت و عا

منهک و مندمک ساخته اساس اتحاد و کجی که رابطه معهود بود از آن مضمون
و مربوط ساخته چنانچه برور چند یوم مشارالیه با مشافه رسیده التماس خواهد نمود
از ان به سمع اقدس مزین خواهد شد زیاد چه عرض نماید ایام بکام باد
نامه بحضرت والده ماجده نویسد

حضرت عصمت پناهی و عظمت دستگاہی مریم مکانی رابعه ثانی
شفقه حیران والده صاحبہ دام ایام عفتها و عظمتها کترین تراب الاقدام
محمد یوسف بعد از ادای شرایط قدم بوسی شویوه فرزندانت معروض
سیدار و نوارشناسه عظامی که در باب این دون از تو جهات تمام صادر شد
بود بر فحوی آن حدایق ارواح این صادق العقیدت را چون کلشن فرود بس
مزین ساخت و صنوف الطاف بنده نوازی که در ضمن آن معطوف بود ارزانی

بیت

آمد و کرد غم از سینہ بی کینه رفت و ز نسیم کلماتش کل اقبال شکفت
چون بخت رسیدن بمشافه اشرف حکم شده بود نشاء الله تعالی در ابتدای ماه
آبان که مرور است کام باد و باران و نزمت بخش ضمیر راه روانت خود را
بعبتہ بوسی مشرف خواهد ساخت زیادہ چه عرض کتسخی نماید

نامه بخدمت برادر کلان نویسند

فرد

چه گویمت که ترا ارتقا ع پایتدر ز هر چه درتلم آید هزار چندانت
 نیز و مراد بخش ذات مستبوره صفات ملازمان اخوت پناه شفقت و مرحمت دستکار
 ملازمی و معاذ می شفقتی حضرت اخوی صاحب راه همواره از بیات زمان دانات دوران مصون
 و محروس داشته بر مفارق و استکان سلامت دار او بعد از او می عبودیت و نیاز مندی مشهور
 رای همه انجلاهی اگر تدمتیت که این دور افتاده را بنوازشش نماید آوری نظر نموده اند و از سوا
 آن خود مطلع نساخته

بیت

این مثل است در جهان شهو هر که از چشم دور زول دور

چون بغایت مشتاق بودم در نیولا عنایت نامی که مصوب بر خور دار بخت پیدار شیخ فتح
 رسیده کار نسیمای زمانی بن خسته حال کرد غلامن مرقوم نموده بودند که مدت مدید و عهد
 عید در گذشته و میکند که حالات آن خود در آمدن در ج نه نموده اند شاید که چنین خود را در
 پی دنیا ای دون بستن کنی تا از امورات صواب دینی دور باشی برای عالم آرای محض و
 آنچه میبندد در خور اعمال بنده ایشان نیست که بر جاه جهانی بکبار کی مغروری در

و خود را از همه بپسندید که خوش و بایش مخلوط است و وفای او پی جهان باشد و رحمت
بجراحت نزدیکت در چنانچه بزرگان گفته اند

بیت

دولت کیستی که تما کند با که دنیا کرد که با ما کند
یقین تصور سر ما بند که هر چند در پی این حیفه دمی و تدمی صرف میشود بحقیقت همگی
پیکاری و خوار است نه از قاعده دینداری و بزرگواری

بیت

عسر آن باشد که اندر کار جهان کند و ای بر عسری که پی دیدار جهان بگذرد
اگر چه از خدمت ملازمان که سرمایه سعادت داین است دور و مجورم اما این ضرورت
و الاحمال عقل و خلاف رای است که از مقصود خود جدا ماند و دامن مراد از دست اندازد و خوب

گفت آنکه گفت

بیت

نه دوری ز لیبی صبور بود که بسیار دوری ضروری بود
اما از آنجا که جان و دل که خلاصه آب و گل است به عسری در حضور بر نور آنحضرت باشد
ایستد که تا زمان ادراک سعادت قد موبوسی بنامه جان پروردش و معترز میفرمود با

زیاده چه تصدیق دهد و تسلیم

نامه بجانب دوست نویسند

فرد

حدیث آرزو مندی بصدوق میرکنج چگونگی شرح مشتاقی بیک طومار بنویسم
التماب شعلات باعدت غلبات سطوات مهاجرت نه برو جوی و قحمت که حسرت
استحصال سعادت وصال تدارک پذیر تو اند بود لاجرم خاطر فاتر را بتقدیم آن

مقام رخصت نداده

فرد

خیال تست در خاطر که جان از زنده میدرد و گریه در زمان میم من شمار شیبانی
از نامه دلکشای فرحت افزای که بعد مدتی یاد آوری فرموده بودند مضمون آن سرمایه
مفاخرت و کامرانی و سپهر مساعدت جاودانی حاصل کرده درینولا استماع یافت
که بعضی از مفسدین لاسمعا ذکره درباره عبدالکریم سخنان خلاف اختراع نموده خاطر
شریف را در ورطه گذراند تا انداخته امید که آنرا محض کذب انگاشتند هر فضای ارباب
بغض و نفاق را منظورند داشته آنچه مطالب و مقاصد مشارالیه از وسیع امکان ایشان
برآید در بیخ نذارند و حسب المتدعای او صورت کشند

بیت

اگر کاریک حسن سامان شود ز دریای رحمت چه نقصان شود

تا احسان کلی بر ذمه این جانب اثبات رسد زیاده چه تصدیح ده

رقع بر جواب نامه دوست نویسند

فرد

رسید نامه نامی بمنزل مشتاق چنان رسید که گویا بمرده جان آمد

شوق ادراک صحبت روح بخشش که در عالم تمنا برتر از آن خواهش نیست چه نویسد

که فوق العبارت است

فرد

از حال دل اگر نیم لیک اینقدر دانم که تو هر گاه که در دل بگذری اشکم ز لمان بگذرد

بود و حکایتی که امی اساس دوستی از سر و استحکام گرفت و آئین محبت تازه بر حیدر

یافت

فرد

ما بس یاد تو زده می مانم ورنه حبران نیکند تقصیر

چون در باب سفارش عبدالکریم دو کلمه بخارشش بود بر فحوی آن منقح و مغز

و استر ضایع خاطر شریف را مقدم بر همه مطالب کمال و فائقه آرب جاه و جلال کشیده
 هر چه از وسع امکان این نجیف خواهد شد آنرا سرمایه سعادت و این و پیرایه مبارک
 کوزین داشته به تقدیم خواهد رسانید زیاده چه تصدیع دهد

رقعه سین از بجانب دوست نولیند

دستم از درد سینه می لرزد چون توان خامه را بکاغذ زد
 قدر وصال در محفل حضور معلوم کرده بودم و این نقد جنس کم باسانی در دست افتاده
 بود و بغضت نمی ستوردم حالیا چون نواک دوری در دال نشست و خار مجوری در
 سینه شکست هم مرتبه مواصلت دستم و هم منصب جنود بی شناختم

قطعه

من از رنگ صلاح انگه بخون دل شسته ام و
 که چشم باده پهایش صلابر مویشان زد
 گدلم آهن و لش آسوخست این آئین عیار
 که قول چون برون آدره شب زنده دانا

اکنون امیدوارم است که چندانکه بطریق و عظم که فواید بیط فقر و منافع وسیع ضمیر
 در این منظوم باشد بخارش فرمایند که به مطابقتش مشام جان عطر آمیز و حدائق روان

سبز خیز کرد روزی زیاده زیاده است

رقعه بجواب نامه مشتاق نولیند

آیات

تا بود نعت زلف در آیات تا بود وصف حال در امثال
 سر که از تو به چچد بریده باد چو زلف رخی که از تو بست بدسیاه باد چو حال
 محنت تادی ایام منسرق و شدت توایی لیلی اشتیاق از سر حد حضا متجاوز است
 و شرح شمه آن بصدر طومرد و فخر نتوان کشید و پهای مروی عقل پر امن شرح و بطن
 نتوان رسید

منرو

مینت عزرائیل را با عاشق شوریده کار هم منسرق دوست عزرائیل بر باشد مرا
 اکنون از شجاعت خاشه خضر خاصیت آن قدر حالت روید که بهر منوال افشان و خیز
 با دراک سعادت وصال مشرف کردو

بیت

خواهم که پر از پری کنم دم پرواز کنان روم بران بام
 تا دیده پر خون از مشاهده شریف کحل و منور شود و سیئه محزون از اتصال حضور رسد
 کرد و آیتد که بار سال الطاف نامجات شادمان و فرحان نموده باشند زیاده زیاده است
 رفته شکایت بدوست نویسند

بیت

بنامه وصف تو گفتن نحمدت امکانست چرا که وصف تو پرون ز صد اوصافست

شعر

ایها کم الله تعالی الی عیم الدین ولا انسا کم خلاص المحبین المبتدین

بعد از نیاز و افتقار و عجز و انحصار مشهور برای تشریح آنکه از اشتیاق ملاقات
حیات بخش آن عزیز الوجود تا چند شرح دهد که شمه آن در حیز بیان توان آورد یاد دینی نامه

نشر آن توان کرد

رباعی

کس نیت که پیغام مرابا تو رساند این قصه خوانده مرا پیش تو خواند

که با تو رسم حال دل خویش بگویم این قاصد پچاره زبان چسند تو اند

آمال عبانیت حضرت لایزال که فراز و نشیب را بقدرت کمال خویش معلق داشته و

لطف عظیم صورت خار و گل یکسان فرموده است که علی سر عتة الطریق بقای کریمی بهره مند

گراید و کلاه کوزه نشینان زاویه اشتیاق با باوج عزت و ذر و ده گرامت همنسازد

نبرد

دولتش هفتین شود همه عمر هر که با تو دمی نشست ای دوست

درینو استماع یافت که بتاریخ عیشین ماه اردی بهشت بیدار گرامی حضرت زبده اوصالین
 قطب المحققین میرزین العابدین توجیهت خواهند نمود امید که سبده را نیز مشتاق قدوس
 آن خلاصه انبای عالم و سلاله اولاد آدم دانسته برفاقت خویش سروری بخشد که سعادت
 داین و شرافت کونین بجهول انجامد ای آن گلشن دولت و دریاچه مراد راهبوره شکره
 نامه بچواب مکتوب دوست نویسند

رباعی

قلم گرفتیم و کفتم سلام نبوسیم حکایت غمم بجز آن تمام نبوسیم
 شکایت غمم بجز آن و محنت دوری ز حد گذشت بدانم کدام نبوسیم
 چون دو کلمه محبت آمیز و مودت انجیر که در باره مخلصان دعا گویند یک دل و یک روی آید
 نموده بودند به مضامین آن شام میشد محمودان کلبه فنراق را معطر ساخت و دیده
 منتظر از محبوسان زاویه اشتیاق را منور کرد ایند

نمود

منت ای زوراکه از نزهت که لطف و جمال خاطر غمخیده را سر مایه شادی رسید
 مخلص نیای بنوید مرده مرا هفت آنغیز ز بلند بنوعی خرمی و خورسندی حاصل کردید که طیب
 او نام بجا دبال و پر بود در مکان رفعت آن حاضر است و انامل از باب تحریر از محمود شکره

بجست او قاصر است که بسرعت تمام توجه آرند که هنگام طرب آمدن و نزول است

بیت

چه خوش باشد که بعد از غم کشیدن خند روزی کند دیدار دیدن

زیاده زیاده است

نامه بسوی دوست نویسند

سبحان الله این چه رشته محبت است که بنای سلسله کائنات جز آن منوط و موطوط
نشده و نظام کارگاه آفرینش را غیر واسطه تو لاک نشان آن رمزیت آن حکا قال الله تعالی

لولاک لما خلقت الافلاک

آرایش نداد عجب گریه که با این همه رواج رونق بازار عالم را بسپاره گریه نموده مردم به تخی
خالق ظاهر است و خود منسرموده فخلقت الخلق للمعشرین شناختن انسان جز انسان

مینت و آئینستن مردم بجز مردم نخواهد بود

بیت

بمردم در آمیز گوییم که با آدمی خوگر است آدمی

هرگاه کسی سپاس و منت بر همه کن باین معنی لازم شده است پس حیف بردانا و افسوس
بر نادان که در ایم در تکاپوی آن نباشند و زباز در ادای تو صیف واحد متعال کنک بسا

و برقیاس خواب خردگوشش می یان دار که نفس نفیته شدن و از خواش نفس تلمذات
 جسمانی گرفتن شرط از باب طلب نیست توقع که نظر سیری بمصب مذکور نمائی و خود را
 شناسایی نه چیه و درین سرای پی مویسا برای چه آمدی پس درین حال نفسی که بگذرد غنیمت دان
 میر که نوشش او بایش آلوده است هر گاه که بازخم او مرهم نهستی بازخم مادی لازم است که آن
 عزیز الوجود از دست تو نره راه عجز و انحصار قرونی نمائی تا در سبکی و اطاعت بر روی قائم کردی
 چنانکه مایه فضل و باعزت حضرت منعمومی شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره فرموده اند

بیت

که با نفس شیطان بر آید بزور مصاف پلکان نیاید ز مور
 از تندی و سپردی مقصیر اشوی شاید که بحسب ارادت کشتی مراد تو باصل رسد

و طالب بطلوب پیوندد و السلام و الاکرام

سردان جا که پاوشاه جهان پناه

درین وقت سردان عالیشان محبت عنوان واجب اطاعت و الاذعان شرف
 صدور یافت که چون پرکنه مظفر شاهی و غیره سرکار محمود آباد من اعمال صوبه بکال
 بموجب مفصله ضمن از ابتدای فصل خریف تنگوبیل در وجه جا کسیر عمده الملک
 رکن السلطه العالیه اعتماد الدوله الحاقانیه کاروان مظفرخان مقرر شد باید که

مشاور الیه را جاگیر داران محال دانسته مال و اجمعی از قرار واقع در استی جواب گفته هیچ وجه قاصر
 و منکر نکر دانند و سیس مومی الیه آنکه چنان سعی نماید که پرکنت سال بسال آبادان کرد و آنچه درین
 سال جاگیر دار سابق تحصیل نموده باشد باز کرد و اندرین باب از فرموده صدر تخلف و انحراف
 نوزند قدغن عظیم داند تحریر افی التاریخ پنجم شهر شعبان سال

پروانه حضرت شاه عالم پناه

حکم عالی شده که جاگیر داران و کروریان و زمین داران پرکنه شجاع پور من اعمال سرکار
 کوال پار ابعایت امیدوار بوده بدانند که موازی دو هزار یک زمین مرز و عه افتاده بموجب تفصیل
 ضمن از پرکنه مذکور در وجه مدد معاش مشیخت آب شیخ عبدالرحیم مقرر شد باید که متصدیان
 مرجات آن پرکنه اراضی مذکور را هموده و چک بسته بتصرف مشاور الیه و اگذارند که صرف
 سعیش خود نموده بدعا کوفی دوام دولت قاهره روز هنردون سلطنت باهره
 اشتغال دارد و بر صیغه مال و جهات و سایر جهات و خرج و اخراجات و
 نقل تجالیف دیوانی و وجوبات سلطانی مثل پیش کش و مهانی و سادری و دستوری
 و شکاری و پکاری و مهرانه و طوماران و صد دوی و ده نمی و قانون کوی طلب نمایند و هیچ
 قاصر و منکر نکر دانند و مزاحم نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند درین باب از فرموده
 صدر تخلف و انحراف نوزند قدغن تمام داند تحریر افی التاریخ دهم شهر ربیع الثانی سال

پروانه آشنایی مقرر شد

که چودهریان و قانون گویان و متصدیان و رعایان مزارعان پرکننده سلطان پورین
سرکار او و نیز بدانند که چون خدمت کردی پرکننده مذکور از استبدای فضل شریف تاجا قیام
بر بده الا متسران خواجہ تاج شریف مقرر شد باید که مشارالیه را اگروری آن محال دانسته
آنچه مال و جہی و حقوق دیوانی از متسرار واقعی و راستی بوده باشد مشارالیه جواب گفته
هیچ وجه قاصر و منکر نگرداند و از سخن صلاح صواب دید مشارالیه پرون نرود و سکو
مومی الیه آنکه چنان سعی نماید که پرکننده مذکور سال بسال آبادان و معمور شود که مجرای خدمت است
درین باب قدغن عظیم داند تحریر فی التاریخ غرة شهر رجب المرجب جلوس هالیان

سند فوطه داری

متصدیان مهات و چودهریان و قانون گویان و زمین داران پرکننده فلان من اعمال سرکار
فلان بدانند که چون خدمت فوطه داری پرکننده مذکور از استبدای فضل رابع نقاشین خواجہ جلدیس
مقرر شد می باید که مشارالیه را فوطه داران محال دانسته آنچه مال سائر جهات بر صیغه
تخصیص شود روز بروز تحویل مشارالیه نموده داخل روزنامه نمایند و بر شرطه مقدار نموده
در صندوق حسنه نگاه دارند و سبیل مومی الیه آنکه چون خزانہ جمع شود بجزوار سال از
و قبض الوصول بستاند و یک فلوس پی سند معتبر صرف نهند تا با حال مجرای او نگاه

و تا زمانی که در فوطه خانه خزانه داخل نشود روزنامه چنانچه سازد و اگر بعیر وصول یک فلس منوط
 هم داخل روزنامه خواهد نمود مجرم خواهد شد هر قسم که روپیه رعیت در فوطه خانه پست و تصور
 موافق ضابطه معمول آن پرکننده باز یافت نمایند و این خدمت را از روی دیانت سربراه
 نمایند که موجب هتسین باشد و مجرای او بظهور رسد درین باب قدغن لازم دانند
 پروانه کار میکنی

چو در بیان و قانون گویان و متصدیان و رعایان و مزارعان بگفته فلان من اعمال سرکار
 شریفه آبادبغايت استوار بوده بدانند که چون خدمت کارکنسی محال مذکور بتدای فصلی
 بعهد فلان مقرر نمودیم می باید که مشارالیه را کارکن آن محال دانسته کاغذ لوازم خدمت
 از سر و واقعی و کسب رجوع آورده بر جمیع معاملات و اهن ساخته دقیقه از وقایع محلی
 و مستند دارند و سبیل مشارالیه آنکه خدمت مذکور را از روی دولت خواهی و دیانت
 و امانت داری در آنچه کفایت سرکار و رفاهیت رعایان بوده باشد به تقدیم رسانیده روز
 بروز روزنامه بچشم تحصیل و بدستخط زمین دار و فوطه دار و بمهر شفا در دست نموده بچشم
 بمحضور ارسال دارد و چون فصل آفر رسد جمع خرج و غیره آنچه لوازمه محاسبه باشد
 شقیج نموده ارسال دارد تا متصدیان حضور بدو نویسی او عمل نموده بازخواست نمایند
 و بر حقیقت و کوالیف و رسیدگی بعمل آرد که مجرای او بظهور رسد و موافق خدمت عمل

به نتیجه نیکت رسد از شود درین باب قدغن عظیم دانسته تخلف و آن خسرف نورد

سند مدد معاش

مستصدیان مهتات حال و استقبال و چو در هر بان و قانون گویان پرکنش احمد پور کاب
 مؤرخه رعایت امتدوار بوده بدانند که به موجب اسناد حکام سابق موازی یکصد
 و پنجاه پیکه زمین مزروع و فستاده بموضع سلیم پور و غیره از پرکنش مذکور در وجه
 و معاش سیادت و تقابست پناه ستید آدم که بموجب مفصله ضمنی مقرر بود درینو
 مشارالیه به شیع و تحقیق سیادت آب و تقابست پناه میر محمد شریف صدر رسید
 حقیقت استحقاق او بعرض رسید بنا بر آن موازی مذکور را بدستور سابق بشرط قبض
 و تصرف موی الیه مقرر و مسلم داشته باید که بموجب پروانه حال اراضی مذکور را
 به تصرف او گذارشته هیچ وجه مزاحم نشوند و پرامون آن کردند و بعلت الوجوهات و سایر جهات
 و غیره تکالیف دیوانی چیزی از آنها طلب ندارند که بفرایغ خاطر زمین مذکور را مستصرف
 شده بدعا کوئی دوام دولت ابدی پوز مشغول بوده باشد درین باب قدغن تمام نمایند

مخبرنامه

باعث تحریر این معنی آنکه چون ادای شهادت سرمایه سعادت و کمال آن شقاوت است
 و از جهلناهی است کمال تقدیر

ولا تکتروا الشهادة ومن یکتها فانه اثم قلبه

به مضمون محضرنامه سوال میکند و گواهی میطلبد احقر العباد محمد طاهر از سادات عظام
 و قضات اسلام و مشایخ کرام و متصدیان و چودهریان و قانون کویان و ساکنان دین
 پرکنه حسین پور و فتح پور و غیره من اعمال سرکار سلیم آباد آنکه چون برادر من شیخ راج
 بواسطه بعضی ضروریات خود نزد خواجه منوهر داکس نشسته بود ناگاه هنگام مراجعت
 یکت پیاده با سم مستح فان از و فورسکرات شراب و نهایتستی پیاده آماده شد
 مشارالیه را نوعی بضر بشلایق ناحق خون کرده در نیاب هر که علی تحقیق و خبری تصدیق
 داشته باشد درین محضرنامه گواهی خود ثابت نماید که عندالله ما جور و عند الناس مشکور کرده

محضرنامه واقعات

از آنچه بحضور جامعه متصدیان و چودهریان و قانون کویان و متقدمین الهی و موالی پر
 سلیم پور من اعمال سرکار او دین تبارنج غزه شهر رابع الثانی سنه فلان واقع شد
 آنکه مدت دو سال شد که فرسابق از طویله سید آدم کم شده بود الی هذا ایام
 در پی تفحص بودند در خولا بازید نام شخصی ساکن قصبه بهماگل پور بر حسب مذکور سوار شد
 می آمد مشارالیه رخش خود را شناخته به حضور رفت ایات میر محمد طاهر که توان قصبه
 سعید آباد استغیث شدند آخر الامر قرار یافت که اگر سید آدم در میان چهار یوم شاهد معتبر
 گنماید

اسپ مرقوم باو خواهد رسید و بازید مذکور مجرم خواهد گشت درین باب هر که علی تحقیق و خبر
تصدیق داشته باشد که اهی خود را درین مختصرنامه ثبت نماید

خط اجاره بنده

اقرار و اعتراف صحیح و شرعی نمودم منکد فلان ابن فلان ام در حالت صحت نفس
و ثبات عقل بطبیع و رغبت بلا جبر و الاکراه آنکه چون از مرخصی سالی طاقت جور فاقد کنین
شونستم بنا بران پسر خود را به اسم ببولاسیاه نام لاغر اندام الفت بالاعین فراخ را به مبلغ
بدست سیادت مآب سید شرف الدین بطریق منقح اجیری دادم که تا مدت هفتاد سال
در خدمت مشارالیه قیام داشته باشد اگر درین میعاد جای دیگر گریخته برود و من سیش
بر پا خواهد یافت و مجرم خواهد شد بنا بران این چند کلمه بطریق خط اجیری نوشته داده شد

که عند الحاجة حجت باشد تحریر افی تاریخ فلان

سند قبایله باغ

قرار کردم صحیح و اعتراف نمودم شرعی منکد شیخ غریب الله ام در حالت صحت نفس
و ثبات عقل بطبیع و رغبت بلا جبر و الاکراه آنکه چون یک حدیقه در موضع رام نکرین
احمال پرکنه راج پور سید هشتم به چهار حد و دکانقه حد مغزی آن متصل بحد شیخ
ابوالفارس و حد شیری آن متصل بحد سید احمد و حد شالی آن منظم بخندق معروف بمکان

و حد جنونی آن مشتعل شایع عام نافذة الانام مانع مذکور را بعض مبلغ چهار صدر و سه
سکه بدست سیادت و تقاببت پناه سید محمد فردخته که حاصلات آنرا بفرست
خاطر متصرف شده باشند اچنانا اگر کسی دعوی آن کند باطل و ناسموع باشد بنا بر
چند کلام بطریق سند نوشته داده شد که عند الحاجة حجت باشد تحریر فی التاریخ فلان

خط ضامینی

باعث تحریر این معنی آنکه منکد شیخ صیب الله ملازم سرکار اقبال و ابلال پناه
میرزائی محمد شفیع ام چون شیخ احمد در سرکار ملاذی بنخواجه لعل چند مشرف نوکر شده
حاضر ضامن او شدم که شب و روز بهلازمت حاضر بوده خدمت خواهد کرد اگر غیر حاضر
شود حاضر کرده خواهم داد و اچنانا اگر حاضر کردن نتوانم از عهده او بلا عذر جواب
گویم بنا بر این چند کلام بطریق سند نوشته داده شد که عند الحاجة حجت باشد

خط متک

عرض ازین نوشته آنکه منکد کوبال رای شقذار پرکنه قاسم نکر ام چون بنده نزد
لعل چند سا هو مبلغ دو صدر و سه قرض گرفته در تحت تصرف خود آوردم اقرار
می نمایم و نوشته می دهم که در ماه فی روپه نیم آنه مقرر کرده بلا عذر خواهم رسانید
و در شهر رجب المرجب مع اصل سود حساب نموده بوصول خواهم رسانید

بنابر این چند کلمه بطریق متکلف نوشته داده شد که عندالوقت بکار آید تحریراتی التاریخ فلان

خط وصول در ماه

عرض ازین نوشته آنکه منک عثمان خان ملازم سرکار اقبال پناه میرزائی میرزا ستم پیکر
چون ماهیانه خود را از استبدادی نوکری لغایت یوم ذی‌الحجّه باقی نیستم بنا بر کجا سترضای
خود قبض الوصول نوشته داوم که عندالحاجت محبت باشد تحریراتی التاریخ فلان

خط آزادی

عرض ازین نوشته آنکه منک فلان ام چون فلان غلام را بحکم فرمان معظم حکما قال الله تعالى
من اعترق النفس فقد اعترق الله من عذاب النار
آزاد کرد ایندم هر جا که خاطر او قرار گیرد و فراغت و سعادت حال او باشد برود
اگر احیاناً کسی او را مزاحم حال شود و دعوی نماید باطل باشد بنابر این آنچه کلمه بطریق
خط آزادی نوشته داده شد که عندالحاجت محبت باشد تحریراتی التاریخ فلان

نقل پروانه

عزت انار امین الملک محمد طاهر در حفظ آبی بوده خوشوقت و سلامت باشند بعد
از دعای اعز آنکه عرض داشتی که فرستاده بودند در حسن صحن ورود یافت
بمضمون آن اطلاع کلی شده می باید که مهربانی این جانب را شامل حال خود دانسته

بمجرد رسیدن پروا پنجه بند و بست پرکنامت خالصه شریفه بنوع نیک نامی نموده جمیع مراتب را مشخص و محقق سازد که احدی از دراور عمده او با بخشیت نامائی ننماید کفایت سرکار و رفاهیت حشوق الله شود و نیز درینو لا استماع یافت که از عجزت بعضی مفسدان آنصوب چو در هر یان در آر شده اند غرض که تجویز این مقدمه بود
بر وقت دارند اکنون در باره آنها نوعی لاسا و استیناس نمایند که بوطن خود آمده آباد شوند درین باب قدغن و تاکید تمام دهند فقط تحریر فی التاریخ ماه فلان

سنه فلان

استرنامه

غرض ازین نوشته آنکه منکد صاحب رای کروری نام چون خدمت کروری پرکنه مظفرشاهی سرکار سلیم آباد از ابتدای فصل خریف سنه شکر بعد از تغییر و تبدل راج کرن کروری بعد از مذکور مقرر شده قبول نمودم که جمیع محاصلات پرکنه مذکور موافق قسط بندی و قبولیت چو در هر یان و کروریان سابق تحصیل نموده آنچه کروری سابق بوصول رساینده باشد بموجب طومار و کواغذات و اصلات و موافق ضابطه مانکار و بموجب سند معتبر مقرر شده تمهید را تحصیل نموده بخواند عامه سرکار عالی و اصل سازیم در عایان از احسن سلوک آبادان و معجزه نموده

نگاه داریم بنابراین چند کلمه بطریق اقوال نامه نوشته داده شد که عند الحاجة تحت

باشد تحریراتی التاریخ ماه فلان سنه فلان

خط دستخط پاسداری

باسم کما شتکان در راه داران و گذر بانان و چوکیداران راه مخصوص آباد معلوم
نمایند که بوزن ده من گوگرد و یک من سرب و نیم من سیما ب مطابق فرمایش سرکار
عالی تعالی از بندری هکلی به مخصوص آباد میرود باید که احدی در راه مزاحم نشود و هر جا که
این اسباب فرود آید مردمان آن حدود در شب به محافظت تمام پاسبانی نمایند
و پیکار و بار بردار داده تا بمنزل مخصوص آباد رسانند بدار المصام حمله مذکور سرانجام
نموده پیکارگاه عرش شتباہ روانه سازند درین باب تاکید دهند

خط استمرار ما هیانه

باسم شیخ ویلی پاسبان آنکه چون او را بجهت نجبانی جوینی و غیره بدر ماه چهارم رو به
نوکر داشته شد باید که نام برده شب و روز چنان بهوش دل و آگاه ضمیر باشد
که احدی سینه و رونده بی اجازت او جائی نرود و خبر داری از همه کس مقید باشد
و محافظت و پاسبانی جوینی نماید ایما اگر دزدی چیزی بیرو با سببی خسارت نمود
در آن محال تا وان آن مع در ماه مذکور باز یافت نموده خواهد شد فقط تحریراتی التاریخ

ماه فلان و سنه فلان

نکاح نامه

الحمد لله الذي جعل النكاح فاصلا بين الحلال والمحرم
والصلوة والسلام على سيد الانام والاه العظام واصحابه الكرام

بوجوب آية كريمة
فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع

بوجوب حديث

النكاح من سثنى فمن رغب عن سثنى فليس مني

این وثیقه شرعی و صحیفه صحیحہ مجربت در معنی آنکه سنی فلان ولد فلان ابن فلان
در مال نفاذ و جواز جمیع تصرفات اقرار معتبر اعتراف صحیح شرعی بنوده پذیرفته

که بحضور حصار مجلس شهادت شاهدین عاقلین و بالغین احدیها فلان ولد فلان ابن

فلان ثانیها فلان ولد فلان ابن فلان بوکالت فلان ولد فلان ابن فلان بنفسه

ذات النخدرات تاج المستورات سماء فلان بانو بنت فلان ولد فلان ابن فلان

بهر مبلغ پانصد شرفی و دو هزار روپه جید تمام کامل الوزن و رایج الوقت ثلث

معجلین بحد اده عند الطلب و ثلثاه جو بسلی بقا غای النکاح معہ شرط اربع

کریه اناس معروفست بعقد خود را و در دم و حقوق مهر مذکور را بر خود واجب الدین

و لازم الادا اگر ندیدم

نکاحا شرعیاً جایزاً فاذا علی طریق الاعلان لا علی سبیل اتحاء و التحمان

شروط اول آنکه هر گاه که مستأه مذکوره مهر بمحل خود طلب نماید بلا عذر و اساساً

شرط دوم آنکه بی اذن منکوحه مذبوره زن دیگر نکند اگر کنم بی اجازت مسامت مذکوره خواهیم

مشرط سوم آنکه بقای نکاح مان و نفقه داده باشم و شرط چهارم آنکه بانوی مذکوره را

چپ کتف چنان زنم که آثار ضرب در بدن او ظاهر شود بنا بر این آنچه بطریق کابین

نامچه نوشته داده شد که عتبه الحاجت بکار آید تحریراتی التاریخ ماه منسلان

طلاق نامه

موجب تقریر این مقال و باعث تحریر این اجال آنکه چون مسامت نوزن از عرصه صفت

سال بر طبق شرح شریف در عقد نکاح من بود درینو لا مسامت مذکوره را برضا و رضایت

خود طلاق دادم و در حق او لفظ طلاق گفتم و آنچه مهر شرعی او بود حواله مستأه مذکوره

کردم پس بعد انقضای ایام عدت محارست هر گاه که شوهر دیگر نکند منمقررا هیچ گونه

ازین معنی تعرض نیست بنابراین چند کلمه بطریق طلاق نامه نوشته داده شد که ثانی

الحال سند باشد

وکالت نامه

بموجب تحریر این کتاب و باعث تقریر این خطاب آنکه درین ایام سعادت فرجام
 مولوی عبداللہ را منقر از طرف خود بحالت صحت ذات و ثبات عقل و کمال مطلق
 لرد ہندم و در محکمہ شریعت ہنوی بلا اگرہ والاچار مولوی موصوف را مختار معائنہ
 خود نمودم باید کہ بدین و دیانت بکار و بارم جوہ سرگرم و مستعد باشد و ہر چہ بر
 صواب دید خود در معاملہ من موکل سوال و جواب خوب و زشت بعمل خواهد آورد
 و منقر قبول و منظور است بنا بران این چند کلمہ بطریق وکالت نامہ نوشتہ دادہ
 کہ ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

وصیت نامہ

بسم اللہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی خاتم الانبیا
 و المرسلین و التحیات علی آلہ و اصحابہ اجمعین
 تبرنجبای وقت و شرفای عصر خصوصاً بر قاضیان و مفتیان و دیگرانی و اکابر شہر
 محققانند کہ بتاریخ بیست و ہفتم شہر رمضان المبارک ۱۲۱۱ ہجری بر خورد از جعفر علی
 زادہ خود را زاد اللہ عمرہ و تدرہ کہ در فرزند ی خود گرفتہ تربیت و تعلیم و پرورش نماید
 و باطنی نمودم بر جمیع منہ و اقمشہ و نقد و جنس و باغ و حیوانی و زمینداری و فروش و نظر و

که در حین حیات خود بلا شرکت غیره بر آن قابض و متصرف هستم قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحبت
نفس و ثبات عقل رضا و رغبت و دیده و دانسته بخشیدم و به کبردم و وصی نمودم بنا بر آنچه بطریق نصیحت تا
نوشته و ادا م که مانبا حال سنباشد

رهن نامه

اقرار کرده صحیح و اعتراف نمودم شرعی در حاجت بلا اکره و الاجبار بدین وجه که موافق یک قطعه باغ صد و شصت
اشجارانه و غیره که زر خرید و الدنبد کوازه حضرت بعد از آنکه در عاقله قدر با بلا مسامت احدی ارشاد رسید درین باب
مذکور محدود و داخل با عن حق غیر که تا حالت تحریر بر آن قابض و متصرف هستم فی الحال بصحبت نفس و ثبات عقل و نه
بجوارح سبع صدور و حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی من کل قلب و کثیر و مایه صاف و مایه نسیب الیه اعراض
از رهن به مقابل یک صد روپه سکه عالی ریاج الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپه میشود بدست شیخ کریم
رهن داشتیم و کردی نمودیم غالی از شرط مغف و عاری از معنی منطله این قابض بدین در مجلس واحد منعقد
چنانچه در مذکور شد شیخ موصوف و صول نموده در تحت تصرف خود آوردیم با قرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور بر سایر
کس رهن کرده بگیریم و تا آنکس رهن تکمیل منافع آن باغ مرهونه مثل اثمار و غیره اجناس بر رضا و رغبت
اجازت دادیم که شیخ موصوف بتصرف خود بی مختلف در آن در آن باغ خواهد شد فقط بنا بر آنچه در
بطریق رهن نامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید تحریر افی التاریخ ماه فلان سنه فلان

تمام شد

کتاب انشائی هرکرن

حقییررتبئی ولد کاؤسج حروف مروجہ در

بندرمعمورہ کلیمی

بطلیح گپت راؤ کرشناسی طبع نمود

در ۱۳۳۵ زشتی موافق ۱۳۶۲ هجری مطابق ۱۹۴۳ میلادی

سنخ...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از حمد و ثنای مر حضرت ایزد متعال و قادر ذوالجلال و الافضال انگر بنده
شکسته و دل خسته عاصی فقیر حقیر همچون اضعف عباد الله الصمد الاکبر هرگز
ولد متبراد اس کنبوه ملتانی روزی در بلده دارالخلافه متبراب صحبت یاران پسندید
و دوستان بخیده نشسته بود بعضی از دوستان گفتند که تو مدتی در خدمت نواب
مستطاب معالی القاب عفران پناه رضوان دست نگاه حاتم زمان نوشید و آن عصر
اعتبار خان غشی بودی و عمر خود را در فن پشاصرف کردی چیزی بطریق یاد کاری
نبویس که مردم بخواندن و نوشتن آن بهره حاصل نمایند بحکم اشارت آن عزیزان خطی
چند عبارت شکسته و کسته بقلم آورده که طالبان این فن را در نوشتن روزمره
بکار آید این کتاب مشتمل گشت بر هفت باب

باب اول سلاطین بسلاطین نویسند
 باب دوم در اصدان سرین نویسند
 باب سوم در شرح پروانجات نویسند
 باب چهارم در نوشتن عرائض
 باب پنجم در مکتوبات ابناى روزگار با یکدیگر نویسند
 باب ششم در خط و خطوط قبالات شرعی
 باب هفتم در نوشتن دستک و سرنامه و غیره

التماس از فضیلت روزگار و بلعای ادوار است هر جا که در عبارت خطای
 واقع شود بذیل کرم بپوشند و تسلیم اصلاح بران جاری دارند

بیت

بپوشش که بخطای رسی و طعنه مزین که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

باب اول سلاطین بسلاطین نویسند

حمد و سپاس قادر چون را که همه رنج مسکون را بسپادشاهان و مرزبانان
 فراخور هر کدام بیدت درت خود انعام نموده و نوازشهای بی اندازه فرمود
 پس مردم را باید که شکر این مواهب عظمی بر خود لازم دانستند در رعایت احوال ^{علا}

و بر ایا که بدایع و دایع خالق اند بجان کوشند و غوررسی مظلومان و مظلومان
 و ستم رسیدگان بواجبی نمایند و باحوال متیمان و مینویان پردازند و دلجای
 کوشه نشینان و مجردان خداپرست که لب بخواهشش نمی کشانند بدست آورند
 و آسودگی خود را در آسایش خلایق بدانند که در نیصورت موجب خوشنودی
 حق سبحانه و تعالی و باعث قوام بنیان سلطنت و جهانداریت لیکن آرزو و
 میسر میشود که پادشاهان ممالک بقسمت خود راضی بوده در میان یکدیگر بر اطمینان
 اخلاص و شیوه اتحاد در انتظام دهند که تا خلق انشد در مقام آسودگی بوده
 شکرانه حضرت صمدیت بجا آورند و سوداگران ممالک محروس را از یکی بگریز
 دانسته آمد و رفت می نموده باشند و بنفایس هر دیار خلایق را ملاحظه کرده باشند
 چون یکی هست و چهلکی نیست این نیازمند در گاه ایزدی مصروف برانت لهذا
 بجهت استحکام بهائی محبت و دودار زبده مخلصان با عقدا قدوه محترمان با اخلاص
 خواجه ابوالحسن را بلازمت آن سلطنت پناه و ستاده شد که بعضی مقدمات
 که مرکز خاطرهایون است و تجارت درین آید بزبانی در خلوت بعرض کردیم
 آن سلطنت پناه رسانند و ادراک مرضی خاطر عاظر نماید که از سیرت نیز همان
 معمول شود طریق یکاکی و بختی آنکه پوسته طریق در سل و رسائل را مسلوک دارند

و هیچ جدائی تصور نفرمایند و از نفایس این دیار هر چه احتیاج باشد پی تکلف
اعلام بخشند تا در ارسال آن شرایط اخلاص بتقدیم برسد بالفعل بعضی سوغات
علیه مصحوب خواهد بود که در ارسال یافته بنظر اشرف خواهد گذرند آفتاب دولت

از افق نبوت و جلالت طالع و لامع باد

در جواب آن

نامه نهاییون و صحیفه مبارک مضمون مشتعل یکایکی و یکسانی که مصحوب عز
آثار خواهد بود احسن فرستاده بودند با نوع تحایف انداز در بهترین
رسید و خواطر ملکوت ناظر را فرحتی تازه و مسرتی بی اندازه رویداد آنکه رقم
پذیر خامه ثبوت شمامه گردیده بود که فیما بین مبانی محبت و رابطه ثبوت سخلم
پذیرد و در محالک محروسه بایکدیگر جدائی نباشد که موجب رفا هیت
و آسودگی حلق الله تواند بود این معنی بغایت مستحسن افتاد که امری شریف
در علم کون و نشأ تعلق از دوستی و اتفاق نیست خصوصاً اشطام سلسله یکایکی
منوط بر آن است حقایقیت که در خاطر هایون ما بود که یکی از مقبران درگاه
و مزاجدان کارگاه را فرستاد رشته رابطه اتحاد و یکایکی در میان آورده که خواه
و عام از اسباب حوادث روزگار در امان بوده مرقد الحال فارغ البالی

الا بواسطه بعضی موانعات ضروری که شرح آن موجب تطویل است این
 آرزو در پرده توقف مانده بود انچه دلته که آن سلطنت پناه درین باب
 سبقت نموده متحرک سلسله موذت شدند دلیل کجبهتی و یکیزگی از همین تصور
 توان کرد درینو لایز مشیخت پناه معتقد خاص شیخ کمال که یکی از مخلصان صادق
 الاعتقاد این دو دمان عالیشان است بلازمست آن سلطنت پناه فرستاده
 در آنچه مصلحت ملک و آسودگی جمهورانام بوده باشد کوشیده پیوسته نسبت
 یکاکی و یختادلی مرعیه شسته ابواب رسل و رسائل مفتوح دارند که باعث ازدیاد
 مواد موذت خواهد بود و بعضی تحفیر این ولایت مصحوب شیخت ماب مذکور
 ارسال داشته شد بنظر اشرف خواهد درآمد و آنچه شارالیه زبانی عرض نماید
 یقین تصور نماید آفتاب دولت تابنده باد

برای سلاطین در معده محاربه

مشهور رای انور و ضمیر غیر محبت پرور عالی حضرت سلطنت پناه حشمت
 دستگاه نظر البته سلطان فلان سیکر داند که درین ایام بسبع جایون رسد
 که ولایت سرحد که از قدیم ایام تعلق مملکت محروسه است از دست
 آزار آن سلطنت پناه روی بخراپی آورده و مال و اسباب سکنه آنجا

غارت نموده جلاوطن ساخته اند این معنی از دوستی و یحیی بنی نماید خدا میداند
 که تا حال چون ولایت ایشان از خود میدانم و بایکدیگر جدائی نبود بنا بر آن
 قصد ملک و ولایت ایشان نکردیم شنیده باشند که درین ملک چه قدر
 پادشاهان و پادشاهزاده و زمینداران بودند که در حصن حصین از آشنه
 ملک و مال و کثرت لشکر سر بگرفتند و آوندند و اصل بحال رعایا و بر ایام پدید
 و دست قتل و مال مردمان در از کرده بودند هر چند بنصایح سودمند آنها
 رهنمونی نموده از پی سعادت خود سخن بخصیت را گوش نکردند عاقبت چون
 غیبت این نیازمند در گاه از دی محض بر فاهیت احوال خلافت بوده بتائیدات
 آسمانی و آشنه و دولت روز آشنه و همه آنها را ظاهر کردیم هر کس که
 شوخی نمود جان و مال و را بغارت دادیم و بعضی که زنده را خواسته التماس کرد
 والا آورده از سر کناه آنها در گذشتیم و از جان و مال و ناموس آن بختیم
 چنانکه اکثر شاهان را با حلقه بندگی در گوشش کرده و غاشیه عبودیت بر او
 انداخته در سلک بندای در گاه در آمدند و مکر خدمت و اطاعت بر میان بسته
 فرمان بردار کردیدند مگر این آوازه ملک گیری و فتوحات عظیمی که خدا تعالی
 پهنده خود گرامت نموده بسمع شریف ایشان نرسیده مناسب است

در رابطه اتحاد قدیم را مرعیه داشته و آنچه مال و سبب مردم انولایت
بخارت برده اند و پس دمانده تلافی و تدارک تعدی گذشته نمایند و انولایت
در ساعت بدستور حواله ملازمان اینجانب نمایند که سکنه اندام بجای و مقام خود
آمده آباد شوند و در خصوص اتحاد قدیم جانبین نقصان راه نباید و اگر خود
خیال نوع دیگر بخاطر آورده اند از برای خدا خلق رفته را پریشان نسازند چرا
مقرر نمایند یکی از بندهای درگاه آسمانگاه بدانجا رسیده بخدمت ایشان حاضر
شود

مشنوی

اگر صلح خواهی بخواهم جنگ و کر جنگ جوئی ندارم درنگ
دم از مرزن یا بکین ده پیام حکایت برین ختم شد و سلام

در جواب آن

بامه گرامی آن سلطنت پناه در اسعد زمان رسید آنکه از خراب و ولایت
سرحد مرقوم بود خود میدانشند که آن ولایت از قدیم الایام در تحت
تصرف بزرگان اینجانب بود عنایت چند گاه از منافقت بعضی از امرا
از تصرف اولیای دولت قاهره بدر رفته چون با یکدیگر جدائی نبود و
شمار از خود میدهند بدین واسطه مقتید شدیم که آن ولایت را بسند نامی درگاه

داخل ممالک محروسه نمایند درینو لاچون نسرزند اقبالند سعادت مند یار میرزایا و کا
 بطریق سیر و شکار بان حدود و عبور نموده ملازمان ایشان شرایط خدمت و اطاعت
 بخانیا و دزد و اظهار یکاکی نمودند نسرزند کور از اینجا که ایام خورد سالیست
 تاب نیاورده آنولایت ریگی از بندای درگاه سپرد که بخالصه شریعه ضبط نمایند
 ازین رهگذر غب ساری برداشتن محبت آن سلطنت پناه نرسد و آنکه از فتوحات
 آزه و تجمل خود اظهار نموده بودند بر معاطه دنیا مغرور و معجب بناید بود و بر چنین
 فتوحات قفاخر بناید کرد که چون سرداران آن ممالک از شومی نفاق بغضب
 الوهیت گرفتار گشته اند از ملک و ولایت خود آواره شده بودند اسیر
 و دستگیر کردن و ملک پند آوردند در تحت تصرف خود آوردن چه قدر کما
 بود هنوز شمار ایشیران کارزار و ثمر بران خونخوار کار نیا قناده است هرگاه
 در میدان مردان در آیند آترمان معلوم خواهند کرد که آهن بر آهن کوفتن چه
 زنگ پد امی کند

بیت

اگر پادشاهی میدان درای ز ما هر که ملک بخشد خدا سے
 خاطر مشط و دیده براه است هرگاه موکب اقبال عزیت اینچند و نماید کی از

خدمتکاران درگاه عرش شتباه توجه بستیصال ایشان کرد و زیاده چه اطمینان

جواب نامه

سپاس و تسلیش مرد اوریرا که از قدرت کامله خود یکقطره آب را در حم
نقش بسته و از پی بود بود آورده و بار پادشاه جهان گردانیده پس ضرورت
که در اطراف و اکناف کیتی خصوصاً در ملک پنجپور و کولکنده و بهماکنکو
ناحد کناره دریا خطبه و سکه و در عهد شاهجهانی جاری نمایند و شمارا که در ملک
و دیار خود مثل پادشاه میگویانند آنست که جبل الاطاعت در بر
خود انداخته در شهرهای خود خطبه سکه و در عهد نام خود موقوفند و اید و گزیند
شاهباز تیز پرواز بنهار قبر گوشت و پوست کشیده بغلیو از جهان خوانان
بموشش هوش این سخن را خواهید شنید تعافل و خواب ضرر کوشش نخواهید کرد که
عقل در تجسس است بنا بران زبده امرایان و فاکیشش و خلاصه خوانان ادراک
اندیشین جلسین مجلس خاص که ممتحان از استاد شده هر چه بهبوده دانند در آن کوشند

جواب مرسله

منت ایندوست که در جهان بجز بی بچکر را نگذاشت بلکه کتبه نخت را
با خاک برابر ساخت

بیت

مراورار سد کبریاؤسینه که ملکش قدیم است و ذلتش شیخی
 مراسله که ویران خام طبع مرقوم نموده مرسل داشته بودند ظاهر و باهر کرد
 و این مقالات اظہر من الشمس است که ہدیہ را تاج شاہی و ہنسہ پادشاہی
 از روز زلزله داده اند چه شد کہ مہتر سلیمان چند روز بازار اسرافزار فرمودہ بود
 آخر ہمان مقرر شدہ شام از مردم تاج پر استہ بر سر می نہند و برفرق او دہیم
 بید قدرت بازر اچہ یاراکہ چکل زند و آئین و اساس صواب را منہدم نمود
 بدعت تو بہند و خرکوش ہر چند کہ خواب کند اما بوقت کار چنان دود کہ
 عقب کر فہ را سیران سازد

بیت

بخرکوش خفتہ بین زینہا کہ چندان کہ خشد و در وقت کار
 عقاب ہر چند کہ در تجسس خرکوش باشد اما از طمع و حرص کوشت در مہر
 و دام می افتد این سخن از بطون بطنور بسیارند بلکہ در خیال گذرانند آنچه مشکبش
 از قدیم الایام دادہ اند ہم انرا عسذری نیست کہ الصلح خیر واقع شدہ
 باب دوم در اصدار نشر این

چون آفتاب جهانتاب حکم خاقانی ظل سبحانی از افق عنایت و مه پانی طلوع نمود
 که خدمت صاحب صوبگی و حکومت ریاست صوبه رحیم آباد از ابتدای فصل خریف
 برکن سلطنته قاهره عضدالدوله الباهره قدوه خوانین بلند مکان عمده الملک مبارک
 الدین خان بهادر حمت فرمودیم و زمام حل عقد و رتق و فتق آنصوبه بدست اختیار
 اوس سپردیم باید که چنانچه از حسن سلوک و کاروانی و شجاعت و مردانگی متصور
 و مضمون خاطر اقدس است هیچ دقیقه از دقائق آن نامرعی نگذارد و از احوال سکنه
 متوطنان آند یار بواجبی خبردار باشد که از قوی برضعیف ستم و تقیید واقع
 نشود و محال معاصات را بنوعی ضبط نماید که شیوه رعیتی را اشعار خود ساخته
 مال و اجبی را از قرار واقع در استی بویس خالصه شریفه و حکام شتهای بجا
 داران جواب گویند هر کس در ادای مال و اجبی تمریدی در زد او را بنوعی تنبیه
 و تادیب نماید که دیگران عبرت گیرند و آنچه سوانحات روی دهد مدام و متواتر
 عرضداشت می نموده باشند و بعضی زمینداران دامن کوه که هر سال از قسم قبل
 و اسپ کونته و غیره و نافه ^{شکله} جبهه پیشکش مقرری میدهند آنرا گرفته بدرگاه و
 در سال دارند سیل متصدیان مهتات و کردریان و جاگیرداران و چو در
 و قانون گویان و مقدمان و رعایا آنچه عمدت الملک مذکور را صاحب صوبه و

و حاکم مستقل دانسته از سخن و صلاح حسابی او پروان نروند و متابعت او را گمانی
 بجای آورده شکر و شکایت او را در باره خود مؤثر ندانند و هر کس از جاگیر داران
 از سخن و صلاح حسابی او عدول نماید آن عهدهت الملک جاگیر او را تغییر داده بدو
 و الا عوض داشت نماید بجای او و حضور تعیین شود و در قیاب حسب المحکم عمل نمود
 تخلف نوزد

مدبران قضا جبران

چون بر ذمه و الاهت همسایون لازم است که خلق خدا را از طریق
 ظلمت و منطبق کراهی بر آورده براه رست دلالت نمایند و حصول
 این معنی و تسبی میسر شود که قاضی دیندار عالمی قدر قناعت آثار
 در هر شهر و بلاد تعیین فرمایند تا عالمیانرا از سرشتگی و پیدای و ضلالت
 بر آورده ابواب خیر و صلاح بروی ایشان کشانند چون این خصال پسندید
 در ذات شریعت شعار فضیلت آثار عیاش الدین متحد بوجود دست بنا بران
 منصب رفیع القدر قضای بلده کابل بدان تفویض فرمودیم که باین امر
 بواجبی پرداخته و تحقیق قضایای شرعییه هدایت نماید و هر قضیه و معامله که روی
 بحسب شرع شریف فیصل نماید و آنچه لوازم دیندار است دقیقاً از دقایق آن

فروگذار و و امر شریعت را بنوعی انشطام دهد که مندر را از عمدۀ جواب آن
 پرودن تواند آمد سبیل حکام و عمال و جمہور نام از خاص و عام بلکہ مذکور آنکہ بیشتر
 نائب مشارالیه را قاضی با استقلال دانستہ و ظاہفنا تعظیم اورا حکما یعنی بجا آورند
 و بر جزوی و کلی قضایای شرعیہ و معاملات دینیہ رجوع باشارت و استصواب
 نمایند و ہر کس را از قبیل خود بامر قضاتین نماید نایب مناسب و قائم مقام و نند
 و اطاعت امر و نہی بجا آورند و سخن اورا کہ مطابق شرع شریف باشد بکوشش
 استماع نمودہ حسب الحکم اعلیٰ عمل نمودہ تخلف و انحراف نوزند

فہرمان کو تو الی

یون حقیقت عملداری و شجاعت و کاروانی سعادت نصاب محمد باقر
 عرض معنی رسید بنابر ان از روی مراحم خسروانہ اورا بخدمت کو تو الی بلکہ دولت
 آباد تعین فرمودیم مشارالیه را باید کہ شیوہ راستی و دیانت را شعار خود
 سائنہ بلوازم و مراسم آن بواجبی پرداختہ از چوکی و پیرہ خنبردار بودہ سکنہ
 اندیاری اورامن و امان نگاه دارند کہ مرفہ الحال بودہ بدعای دولت ابد پیوند
 اشتغال نمودہ باشند وسیعی نماید کہ ثار و زود و زود افشار و اچکہ و کرہ بردارنجا
 نماذ و از زمان پیر محتالہ و دلالہ کہ زہنہای مردم را پسانہ و افسون فریب دہد

بدر راه می سازند پیروی نموده دست آنگار ازین کار کوتاه گردانند که رخنه در ناموس
مردم کبر نشود و در ازانی نریز غله و اجناس دیگر که ممکن است کوشش بلیغ
نمایند که از کبرانی غله در مال مردم نقصان راه نیابد و آنچه کیفیت آنجا روی دهد و قصه
یونیه الترار واقع برستی و درستی بدر گاه و الا عرض داشت مینموده باشد
سبیل متصدیان مهمات و ارباب کلانتران و سایر متوطنان و جمهوران نام
خاص و عام مبدعه مذکور آنکه مشار الیه را که تو الی استقل و انسته قضیه و معامله که
در آن شهر روی دهد با و رجوع نمایند و از سخن و صلاح مومی الیه که هر آینه
موافق ضابطه پادشاهی و قانون شاهنشاهی بوده باشد بیرون نروند و برین
حسب الحکم اشرف عمل نموده تحلف نوزند

نسرمان جاگیر داران

در نیوقت نسرمان سعادت نشان فرخنده عنوان شرف صدور و مغرور
یافت که موازی سید پیکر زمین مزروع و افتاده بالناصره از برکنه الهذاد
سرکار قنوج در وجه مد معاش مشیخت و فضیلت آب کمالات آثار و تقوی
و ثار شیخ عبد الغفار با فرزند ان از ابتدای فصل خریف مرحمت فرمودیم
که حاصلات آنرا فصل بفضل و سال بسال صرف با یحتاج خود نموده بدعای

بقای دولت اشتغال و موافقت می نموده باشد باید که حکام و عمال آن
 پرکنه اراضی مذکور را از محل نیک پموده و چک بسته بتصرف مومی الیه در
 بعد از تشخیص چک پراسون آن کردند و بعلت مال و جهات و سایر جهات
 مثل قلعه و شکش و جریانه و ضابطانه و کل تجالیف دیوانی و مطالبات
 سلطانی مزاحمت نرسانند و از جمیع وجوهات معاف و مرفوع العظم باشند
 هر سال نسرمان و پروانچه مجدد طلب ندارند و حسب الحکم عمل نموده و خلقت
 و در عهد خود شناسند

نسرمان جاگیرداران

در نیوقت نسرمان عالیشان لازم الاذغان شرف صدور یافت که
 مبلغ پست و یک لک دام موجب مفصله ضمن از پرکنه نطقه آباد از
 از تغییر نتیجه الامراء العظام میرزا نسریدون من ابتدای فصل خریف در جو
 جاگیر مستحسن الخیرت مقرب المحضرت خاقانی بهادرخان را مقرر فرمود
 بیاید که چو دهریان و قانون کویان در عایای پرکنه مذکور مومی الیه را
 جاگیر داران محال دانسته مال و اجبی و حقوق دیوانی را از قرار واقع
 بجاشته خان مذکور جواب کتبی هیچ وجه قاصر و منکر نگردانند و آنچه

جاکیسر و ارسابق از فضل مذکور تحصیل نموده باشد باز گردانیده دهند
درین باب مستدغن دانسته حسب الحکم اشرف عمل نموده تکلف نوزند

دستک

باسم مقصدیان دگروریان و جاکیسر و اران و زینداران و چوکیداران و کزبان
راه کابل بعنایت مراحم خسروانه امیدوار بوده باشند که چون سعادت
نصاب مقرر الفخار خواجیه یادگار که یکی از معتقدان درگاه کستی پناه است
بولایت می رود و سبب سوداگری از سرکار خالصه شریفه و پاره از خود همرا
دارد و باید که بعلت باج و زکوٰه او مزاحم نگردند و هر جا که نزول نماید از چوکی و پیر
خبردار بوده از راه مخاطره محفوظ بجد و خود سلامت بگذرانند و اصل معتدل
و اگر عیاذ بالله در حدود کسی امری واقع خواهد شد از عمده جواب آن
بسیرون خواهد برآمد و هرگاه این سعادت نصاب از ولایت مرجعت
لین حدود نماید همین حسب الحکم اشرف منظور دانسته بدین مضمون عمل نمایند
درین باب حسب المسطور کار بند شده در عمده خود شناسند

فرمان تغییر و تبدیل

چون توجه خاطرهایون بر فائزیت حال و رعایت احوال بندای قدیم

که عمر عزیز خود را در خدمتکاری و جان سپاری با اخلاص و عقیدت تمام
 بسر برده باشد مصروف بر آنست بنا بر آن قدیم الخدمت زبده دولتخواهان
 با اختصاص تند و فدویان با اخلاص خواجه ابراهیم که مدتها با م
 رسیع القدر بخشی گری شکر فیروزی اثر مخصوص بوده و در هیچ وقت
 دامن همت خود را بعبار تقصیر نیاوده و لوازم آن امر موافق مرضی
 خاطر قدس همایون بتقدیم رسانیده درینو لا از گردش روزگار چون
 ضعیفی و پیری و ناتوانی برو استیلا یافته نظر بر قدیم الخدمتی و خلاص
 جلی او نموده از روی عاطفت شاهنشاهی او را از خدمت معاف
 داشته مبلغ پنج لک و ام از پرکنه بهرام پور که وطن مالوفت اوست
 حسب التماس مومی الیه بطریق انعام علی الله و ام مرحمت فرمودیم
 که آن مبلغ را فصل بفصل و سال بسال خرج مایحتاج خود نموده بدعا
 دولت ابد پیونداشتغال بپو طبیعت می نموده باشد بیاید که حکام و عمال
 و جاگیرداران حال و استقبال حسب الحکم قدس عمل نموده مبلغ مذکور
 بتصرف مشارالیه و اگذارند و از جمیع وجوآت و کل تکالیف مستأ
 و م فروع اعتم شمرده هیچ وجه مزاحمت بحال کما شسته او نرسانند و سپیل